

دوست من، دکتر احمد مستوفی

دکتر محمد حسن گنجی - استاد ممتاز دانشگاه تهران

در پاییز ۱۳۱۷ که اولین روزهای تدریس دانشگاهی خود را به عنوان دبیر دانشگاه تهران در دانشکده ادبیات دانشسرای عالی می‌گذراندم، استاد ارجمندم عباس اقبال آشتیانی همواره نویدم می‌داد که عنقریب همکار دانشمندی در دانشکده خواهیم داشت و منظور او دانشجویی به نام احمد مستوفی بود که به تهیه پایان نامه‌ای در مؤسسه جغرافیایی در دانشگاه پاریس اشتغال داشت. در همان ایام، روابط ایران و فرانسه بر سر کاریکاتوری که در یک روزنامه فرانسه منتشر کرده بودند، به هم خورد و در نتیجه، رضا شاه که در اوج قدرت بود نه فقط روابط کشور خود را با فرانسه قطع کرد؛ بلکه کم‌اطلاعی و بی‌علاقگی خود به فرهنگ را به اثبات رساند و دستور داد که حدود ۱۵۰ نفر دانشجوی ایرانی را که در دانشگاه‌های فرانسه به تحصیل اشتغال داشتند و بعضی در مرحله دفاع از پایان نامه‌های خود بودند، به ایران برگردانند و چون دستور رضا شاه برای دولتمردان لازم الاجرا بود، به فاصله چند روز بعد از صدور دستور شاهانه، جمیع محصلین دولتی را به ایران برگرداندند و از آن جمله بود دکتر احمد مستوفی دانشمندی که مرحوم عباس اقبال آشتیانی ما را به آمدن او نوید می‌داد.

از ورود دکتر احمد مستوفی به ایران، سه چهار روزی بیشتر نگذشته بود که مرحوم اقبال، من و او را به خانه خود که در ابتدای خیابان جامی بود، دعوت کرد و در آنجا بود که در یک روز پاییزی سال ۱۳۱۷ من و دکتر احمد مستوفی با یکدیگر آشنا و بعداً همکار شدیم، و این آشنایی به دوستی‌ای مبدل گردید که روز به روز مستحکم‌تر شد، و تا آخرین ساعات زندگی دکتر احمد مستوفی پایدار ماند.

من درباره شخصیت علمی و علاقه به جغرافیا و قدرت اداری و صراحت لهجه و پایداری در دوستی و صفات دیگر دکتر مستوفی آنچه ضروری بنظر می‌رسیده در کتاب «جغرافیا در ایران از دارالفنون تا انقلاب اسلامی» نوشته‌ام و یقین دارم که اغلب خوانندگان با آن کتاب آشنایی دارند و کسانی هم که از وجود آن بی اطلاع مانده‌اند، ممکن است شرح حال دکتر مستوفی را در فصل مربوط به «پیشکسوتان جغرافیای نو» در آن کتاب مرور نمایند. در اینجا از تکرار مطلب خود داری می‌کنم و در این نوشته به چند نکته که ممکن است در شرح پیش گفته از قلم افتاده باشد و یا از نظر اهمیت، نیاز به یادآوری مجدد داشته باشد، اشاره خواهم کرد.

احمد مستوفی در سال ۱۳۰۸ تحصیلات متوسطه خود را در دارالفنون به اتمام رساند و در مسابقه اعزام محصل به اروپا شرکت کرد. در اینجا لازم به یادآوری است که در سال ۱۳۰۷ مجلس شورای ملی ایران قانونی گذراند که وزارت معارف و اوقاف آن زمان را ملزم می‌ساخت که سالی یکصد نفر از دیپلمه‌های متوسطه را از طریق مسابقه، برگزیده و برای تحصیل در رشته‌های مختلف علوم و فنون به کشورهای اروپایی اعزام نماید و احمد مستوفی در دومین گروه صد نفره‌ای بود که از طریق مسابقه برای اعزام اروپا برگزیده شده بودند و در نتیجه، در سال ۱۳۰۸ به عنوان یکی از صد نفر افراد دومین قافله علم و ادب که برای تحصیل در رشته‌های مختلف علوم و فنون اعزام اروپا می‌شدند، به فرانسه عزیمت کرد و این در حالی بود که هدف تحصیلی او معلمی تاریخ و جغرافیا مقرر گردیده بود.

مدت اقامت و به عبارت دیگر، دوران تحصیل مستوفی در کشور فرانسه ۹ سال بطول انجامید و او در این مدت، دوره‌های لیسانس و فوق لیسانس و دکترای جغرافیا را در دانشگاه سوربون (پاریس) با موفقیت به انجام رساند.

تحصیلات دکتر مستوفی در رشته جغرافیا از چند امتیاز برخوردار بود. یکی اینکه او یکی از سه نفر ایرانی بود که دوره لیسانس خود را در دانشگاه‌های خارج متخصص در رشته جغرافیا گذرانده بودند (دو نفر دیگر، یکی این نویسنده و دیگری دکتر احمد

سعادت بود). در حالیکه تمام کسانی که در سالهای بعد به اخذ درجه دکتری جغرافیا در آن دانشگاهها نائل شدند، درجات لیسانس خود را در دانشگاههای ایران دریافت کرده و در خارج با ارائه پایان نامه به اخذ درجه دکتری نائل می آمدند و می توان گفت که مانند دکتر مستوفی، آشنایی عمیقی با شاخه های متنوع علم و وسیع جغرافیایی فراتر از آنچه در دوره های لیسانس دیده بودند، کمتر بدست می آوردند.

دیگر اینکه تحصیلات دکتر مستوفی در فرانسه مقارن با زمانی صورت گرفته بود که در خود فرانسه، دانش جغرافیا در نتیجه تلاشهای جغرافیدانانی که در مکتب ویدال دوبلاش تربیت یافته بودند، به مرحله ای رسیده بود که مکتب جغرافیایی فرانسوی در اذهان جغرافیدانان اروپا و امریکا به صورت مکتبی فعال و کاربردی شناخته شده و از اعتبار خاصی برخوردار گردیده بود و در سالهای اقامت دکتر مستوفی در فرانسه، پیشوایی این مکتب را امانوئل دومارتون استاد مشهور جغرافیای فرانسه و دبیر کل اتحادیه بین المللی جغرافیایی که خود، استاد مستقیم دکتر مستوفی و امثال او بود، بر عهده داشت و در نتیجه، شاگردان او نه فقط با ایمانی قوی به تأثیر عوامل طبیعی (یا محیط زیست به اصطلاح امروزی ها) در شکل دادن به جوامع انسانی بار می آمدند؛ بلکه مبلغ و عامل اشاعه مکتب جغرافیایی فرانسه در جهان خارج از آن کشور بودند و به عقیده این نویسنده اگر در آینده روزی جغرافیدان علاقمندی بخواهد در تاریخ تحوّل جغرافیا در ایران پژوهشی تا آن حد بعمل آورد که مکتب های تفکر این علم را به تفکیک مورد بررسی قرار دهد، بی شک دکتر احمد مستوفی را اولین فرد و مهمترین عامل معرفی مکتب فکر جغرافیایی فرانسوی در ایران خواهد یافت. از طرف دیگر، همین جغرافیدان علاقمند فرضی، در بررسی وضع امروزی آموزش جغرافیا در سطوح دانشگاهی مشاهده خواهد کرد که بیشتر از دو سوم جغرافیدانان مهم ایران، مفاهیم اصولی جغرافیایی را در دانشگاههای فرانسوی زبان از طریق زبان فرانسه کسب کرده اند و هستند در میان این طبقه از جغرافیدانان ما دانشمندانی که شاگرد مستقیم یا شاگرد اولین شاگردان دکتر مستوفی بوده اند و پژوهشگر فرضی ما قادر خواهد بود تا آثار فکری

دکتر مستوفی را در نوشته‌ها و گفته‌های این طبقه از جغرافیدانان به خوبی ردیابی کند.

دکتر مستوفی در اواخر سال ۱۳۱۷ با سمت دانشیاری وارد خدمت دانشگاهی شد و محل خدمت او دانشکده ادبیات و دانشسرایعالی بود. در آن زمان در دانشکده ادبیات و دانشسرایعالی، رشته‌های تاریخ و جغرافیا به صورت توأم، یکی از دو بخش عمده دانشکده را تشکیل می‌دادند که بخش دیگر آن فلسفه و ادبیات بود. تمام مواد جغرافیایی که در طول سه سال آموزش دانشگاهی تدریس می‌شد، در سه شهادت نامه به عناوین جغرافیایی ایران، جغرافیای عمومی و جغرافیای انسانی متمرکز می‌شد و بخش جغرافیا سه کرسی به نامهای فوق داشت که دو تای اول را مرحوم مسعود کیهان و سومی را مرحوم عباس اقبال آشتیانی در اختیار داشتند و من هم به عنوان دبیر جغرافیا درس مشترک نقشه برداری و نقشه خوانی را تدریس می‌کردم.

با الحاق دکتر احمد مستوفی به هیأت علمی دانشکده و آن هم با سمت دانشیاری، کرسی جغرافیای عمومی به او تفویض شد و او از اول فروردین ۱۳۱۸ به تدریس درس اصلی خود که جغرافیای طبیعی در برگیرنده تمام فصول مربوط ولی با تکیه بر ژئومورفولوژی که اول بار دکتر مستوفی آنرا پیکر زمین‌شناسی نامگذاری کرده بود، پرداخت. از جمله دروس دیگر جغرافیای عمومی، جغرافیای دُولِ معظمه بود که دکتر مستوفی تا آن سالها به تناوب، هر سال یکی از دو کشور را موضوع تدریس خود قرار می‌داد.

در سال ۱۳۱۸ مرحوم دکتر احمد سعادت که او نیز مانند این نویسنده، تحصیلات خود را در انگلستان انجام داده بود و در بخش هواشناسی و اقلیم‌شناسی، تخصصی بدست آورده بود، به جمع معلمین جغرافیای دانشگاه پیوست و اولین بار به تدریس همین دو درس پرداخت. من هم در سالهای بعد، هر سال درس تازه‌ای در جغرافیای ناحیه‌ای وارد برنامه می‌ساختم؛ ولی تا زمانی که سیستم شهادت نامه در دانشگاه تهران متداول بود، نمرات تمام دروس من و مرحوم دکتر سعادت با دروس مختلف دکتر مستوفی جمع می‌شد و یک نمره معدل، زیر عنوان جغرافیای عمومی به دانشجو داده

می‌شد. این وضع تا سال تحصیلی ۳۶-۱۳۳۵ ادامه داشت، ولی در آن سال سیستم واحدی در دانشگاه معرفی گردید و دروس هر رشته به اجباری و اختیاری تقسیم شد که هر یک بر اساس سال تدریس شماره گذاری می‌شد و در عین حال، من و دکتر احمد سعادت هم به درجه دانشیاری ارتقاء پیدا کرده بودیم و دروس مستقل خود را داشتیم. در همان سال، دانشسرای عالی از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران جدا شد و به دانشگاه تربیت معلم پیوست. در سال ۱۳۴۲، بعد از ۳۵ سال پیوستگی، رشته‌های تاریخ و جغرافیا از هم جدا شدند و با معرفی سیستم واحدی جدید و تشکیل گروهها و دپارتمان‌های آموزشی، دکتر احمد مستوفی به مدیریت گروه آموزشی جغرافیا درآمد و اولین کار او این بود که تقسیم دروس جغرافیا را به سه رشته تخصصی طبیعی، انسانی و اقتصادی، و کارتوگرافی به مقامات آموزشی دانشکده و دانشگاه پیشنهاد کرد. این پیشنهاد پذیرفته شد و دکتر مستوفی در دوره اول مدیریت خود، با کفایت موجبات اجرای این مصوبه را فراهم کرد. در این فاصله تعدادی از فرهیختگان جدید که همه شاگردان سابق دکتر مستوفی بوده و در فرانسه تحصیلات تکمیلی خود را به انجام رسانیده بودند، به گروه پیوستند ولی تفکیک دروس به سه بخش تخصصی و افزایش دروس جدید از یک طرف و دایر شدن دوره‌های شبانه و فوق لیسانس جغرافیا از طرف دیگر، نیاز به مدرسین جدید را امری لازم و ضروری ساخت؛ در حالی که افراد واجد شرایط در خارج از دانشگاه کمتر وجود داشتند و دکتر مستوفی با برگزیدن تعدادی از استادان و مدرّسین دانشکده علوم و همچنین دعوت از تعدادی کارشناسان سازمان نقشه برداری و سازمان جغرافیایی کشور و حتی سازمان برنامه و بودجه، هیئت علمی گروه را به نحو شایسته‌ای تقویت کرد و نقش مدیریت خود را با آنچنان درایتی بکار برد که گروه جغرافیا بدون کمترین مشکلی از عهده انجام وظایف محوله بر آمد و سیستم جدید آموزشی را روال کار خود قرار داد.

دکتر مستوفی در دو دوره متوالی مدیریت گروه جغرافیا که از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۸ به طول انجامید، به بخش کارتوگرافی بیشتر از دو بخش دیگر توجه داشت و

هدف او این بود که لیسانسیه‌هایی تربیت کند که شایسته کار در سازمان نقشه‌برداری باشند؛ این بود که از تعدادی معلم‌ان و مهندسين عالی رتبه نقشه‌برداری مانند مهندس محمد پور کمال، مهندس محمد باقر رجبی، مهندس عزت‌ا... ملک‌شاهی و چند نفر تکنسین دیگر و همچنین سرهنگ محمود شاه بنده و سرهنگ عباس جعفری از سازمان جغرافیایی و بالاخره از استادان فیزیک و ریاضی دانشگاه تهران مانند دکتر منصور بینا، دکتر علی روحانی، دکتر مقیمی و آقای پور ناصح برای تدریس مواد درسی بخش کارتوگرافی استفاده می‌کرد.

در رشته‌های دیگر فوق لیسانس جغرافیا هم از استادانی مانند دکتر صادق مبین و دکتر محمد بلوچ از دانشکده علوم، مهندس مهاجرانی از سازمان برنامه و همچنین مهندس حسین اردکانی از کارشناسان ارشد سازمان هواشناسی سود می‌جست و در نتیجه تلاش‌های ممتد او، گروه جغرافیا از اعتبار خاصی در محیط دانشکده برخوردار می‌بود. از نظر آموزش، من دکتر مستوفی را در جای دیگر استادی سخت‌گیر و مهربان معرفی کرده‌ام که در کلاس درس خود، کمتر فرصت بحث به شاگردان می‌داد و همین امر باعث می‌شد که دانشجویان در خارج از کلاس درس کمتر از عطف او استفاده نمایند. او در کلاس‌های دوره دکتری جغرافیا که در سالهای ۱۳۳۰ در دانشکده تشکیل می‌شد، سخت‌گیری را با شدت بیشتری اعمال می‌کرد، تا حدی که بیشتر داوطلبان دکتری راه خارج را پیش گرفتند و تنها دو نفر در انتها موفق به اخذ درجه دکتری در آن دوره شدند و آن دوره دکتری بعد از عمر کوتاهی به کلی منحل گردید. صرف‌نظر از خدمات آموزشی دکتر مستوفی در دانشکده ادبیات، یکی از کارهای عمده او در دانشگاه تهران، تلاش و سعی در ایجاد مؤسسه جغرافیا بود که داستان مفصل آنرا در کتاب «جغرافیا در ایران از دارالفنون تا انقلاب اسلامی» آورده‌ام. خلاصه آن، این است که در سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۶ در دانشگاه تهران مرکزی به نام مرکز تحقیقات مناطق کویری و بیابانی ایران بوجود آمده بود که هدف آن، تهیه مقدمات برگزاری سمپوزیوم مناطق خشک با همکاری یونسکو در سال ۱۳۳۷ بود.

پس از برگزاری سمپوزیوم مناطق خشک در دانشگاه تهران که اولین همایش علمی از نوع خود در ایران بود، مرکز تحقیقات مناطق خشک و بیابانی ایران موجبی برای ادامه حیات نداشت؛ خصوصاً که هیچ دستگاهی حاضر به کمک مالی و تأمین بودجه برای آن نبود و بیم آن می‌رفت که تصمیم به انحلال آن گرفته شود. در این میان، فکر تبدیل آن به مؤسسه‌ای به نام مؤسسه جغرافیایی دانشگاه تهران عنوان شد و دکتر مستوفی که در روزهای تشکیل سمپوزیوم از فرصت مطالعاتی استفاده می‌کرد و در مسافرت خارج از کشور بسر می‌برد، حالا که برگشته بود، با جدیت این فکر را دنبال کرد و در نتیجه جلساتی چند با مشارکت شادروان مسعود کیهان و اینجانب تشکیل دادیم و با تنظیم اساسنامه‌ای به وسیله آقای کیهان، موضوع را در شورای دانشکده ادبیات مطرح ساختیم.

یکی دو سالی طول کشید که اقدامات جغرافیدانان دانشکده و بیشتر از همه، تلاشهای دکتر مستوفی بثمر رسید و تأسیس مؤسسه جغرافیا از تلفیق ماترک مرکز تحقیقات مناطق خشک و یکی دو آزمایشگاه موجود دانشگاه مورد تأیید قرار گرفت و اساسنامه پیشنهادی مؤسسه جغرافیا در جلسه مورخ ۲۱/۴/۱۳۴۰ شورای دانشگاه به تصویب رسید. ابلاغ ریاست مؤسسه جدیدالتأسیس به نام شادروان مسعود کیهان که ارشد جغرافیدانان بود، صادر شد ولی زحمت پیاده کردن اساسنامه و ایجاد تأسیسات و تشکیلات مؤسسه بیشتر بر عهده دکتر مستوفی بود که با علاقمندی کم نظیری در این زمینه از هیچگونه تلاش مضایقه نمی‌کرد.

در تاریخ ۵/۱۰/۱۳۴۲ شادروان مسعود کیهان در سن ۷۰ سالگی به افتخار بازنشستگی نائل آمد و بلافاصله ریاست مؤسسه بر عهده دکتر احمد مستوفی محول شد و از آن تاریخ تا زمان بازنشستگی (۱۳۵۶) یعنی قریب ۱۴ سال، دکتر احمد مستوفی علاوه بر تدریس دانشگاهی، ریاست مؤسسه را عهده‌دار بود و موفقیت‌های چشمگیری بدست آورد که در اینجا می‌توان فهرست وار از آنها به شرح زیر یاد کرد:

۱- اجرای موفقیت آمیز طرح تدوین اطلس اقلیمی ایران با همکاری سازمان

هواشناسی.

- ۲- مشارکت فعال در تدوین اطلس تاریخی ایران.
 - ۳- فراهم آوردن مجموعه کامل از اولین عکسهای هوایی کشور.
 - ۴- تشکیل کتابخانه مجهز به منابع پژوهش مخصوصاً چند دوره کامل مجلات جغرافیای معتبر جهان.
 - ۵- فراهم کردن اولین دستگاه فتوگرامتری.
 - ۶- اجرای موفقیت آمیز طرح تحقیقات لوت در سالهای ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۳ با همکاری مؤسسات مربوط داخلی و سازمان ملی تحقیقات علمی فرانسه.
 - ۷- اجرای طرح تحقیقاتی تابستانی در منطقه کرد نشین مغرب ایران.
 - ۸- فراهم آوردن مجموعه نقشه‌های ایران و جهان.
 - ۹- فراهم آوردن مجموعه عکس چشم اندازهای جغرافیایی کشور.
 - ۱۰- اجرای مسافرت‌های علمی متعدد با مشارکت دانشمندان دانشگاهی و غیردانشگاهی و ایرانی و غیر ایرانی.
 - ۱۱- چاپ و انتشار مجموعه انتشارات مؤسسه شامل ۱۶ جلد به وسیله دانشمندان همکار مؤسسه در مسائل مختلف مربوط به لوت.
- از نظر آثار و نوشته‌های دکتر مستوفی باید گفت که او در همان سالهای اول تدریس دانشگاهی به فکر تألیف و انتشار یک دوره کامل جغرافیا بود و در سال ۱۳۲۹ موفق شد تا جلد اول آن دوره را به چاپ رساند، ولی متأسفانه مشاغل و مسئولیتهای اداری و پاره‌ای فعالیت‌های غیر دانشگاهی و شخصی مجالی به او نداد که مجلدات بعدی از دوره‌ای را که در نظر داشت، تألیف کند و همین گرفتاریها باعث شد که تعداد مقالات علمی او هم به شمار انگشتان یک دست نرسد؛ ولی نباید فراموش کرد که او در انتشارات ۱۶ جلدی مؤسسه جغرافیا سهم مهمی داشت و در واقع سر ویراستار تمام آن انتشارات بود که همه آنها را به دقت، نه یکبار، بلکه چند بار مرور می‌کرد تا آماده چاپ شود. در میان ۱۶ جلد انتشارات مؤسسه جغرافیا، جلد هشتم تحت عنوان

جغرافیای تاریخی دشت لوت در ۷۰۰ صفحه مهمترین و بزرگترین آنها بود که تماماً نتیجه تحقیقات کتابی و تجربیات میدانی شخص دکتر احمد مستوفی بود که مرور آن هر خواننده را شیفته روش و نگارش و وسعت دانش و تسلط بر چند زبان نویسنده می‌سازد و آنرا باید مهمترین کتاب و پایدارترین اثر دکتر مستوفی دانست.

دکتر مستوفی مدیر لایق و شایسته‌ای بود و به هر کاری که دست می‌زد، با پشتکار تا اخذ نتیجه به پایان می‌رساند. نظم و انضباط او حتی در امور خانوادگی کم نظیر بود. او در اجرای طرحهای تحقیقاتی وابسته به دشت لوت و مغرب ایران، حدود ۲۰ سفر علمی ترتیب داد که مدت آنها از چند روز تا چند هفته برای پژوهشگران طرحها بطول می‌انجامید و گاهی می‌شد که تعداد افراد در این مسافرتها اعم از پژوهشگر و راننده و آشپز از ده نفر تجاوز می‌کرد و او سفرها را طوری برنامه ریزی می‌نمود و برنامه‌های او طوری رعایت می‌شد که کمترین ناراحتی برای هیچکس بوجود نمی‌آمد و همه صرفنظر از اخذ نتایج علمی ارزشمند، با خاطراتی شیرین از سفرها باز می‌گشتند.

در سفرهایی که اوائل امر و طی سالهای ۱۳۲۰ یعنی قبل از تأسیس مؤسسه جغرافیا در رابطه با سمپوزیوم مناطق خشک ترتیب می‌داد، به دستور او در کاروانسرای معروف عین‌الرشید که در جنوب ورامین و در حاشیه کویر قرار دارد، چند اتاق برای اقامت استادان مجهز کرده بودند و او آنجا را به یک ستاد تحقیقاتی مبدل کرده بود که همه با اشتیاق و طبق برنامه، ساعتی از شب را به نوشتن یادداشتها یا مطالعه و ساعتی را به بحث درباره مشاهدات روزانه خود می‌گذراندند. من از آن سفرها خاطرات فراوانی به یاد دارم که در زندگی نامه خود ثبت کرده‌ام؛ از جمله به یاد دارم در یک مورد، دکتر مستوفی سفر کوتاها ۴۸ ساعته به حاشیه کویر ترتیب داده بود که در آن علاوه بر خود او، شادروان دکتر یدان... سبحانی و پروفیسور هانس بوبک جغرافیدان معروف آلمانی که در آن سال مهمان دانشگاه تهران و مؤسسه جغرافیا بود و من مشارکت داشتیم و دو شب فراموش نشدنی در پست ژاندارمری روستای مرنجاب از محال کاشان بسر بردیم. بعد از ظهر روز دوم در حالیکه حدود ۱۰۰ کیلومتر در بیراهه به قلب کویر نفوذ کرده بودیم،

دچار یک طوفان خاکی شدیم که من نظیر آنرا هرگز مشاهده نکرده‌ام و در واقع دیواری از خاک، شاید به ارتفاع چندین صد متر و با سرعتی فراتر از ۱۰۰ کیلومتر در ساعت در فضای باز و وسیع حاشیه کویر لوت در جریان بود. پروفیسور بوبک وحشت زده به دکتر مستوفی که رانندگی می‌کرد، توصیه کرد که به جای حرکت در یک جهت، در یک دایره حرکت کند و فقط از حرکت باز نایستند، چون در صورت توقف، یقین بود که ظرف چند دقیقه زیر خاک مدفون شویم. دکتر مستوفی از این وحشت داشت که مبادا بنزین ماشین تمام شود که در آن صورت مرگ همه ما حتمی بود؛ ولی با وجود این نگرانی، در دایره‌ای به شعاع ۵۰-۶۰ متر دور می‌زد و هرگز یادم نمی‌رود که مرحوم دکتر سبحانی در وسط آن دایره به ادای نماز آیات مشغول بود و هانس بوبک سعی می‌کرد تا مشاهدات خود را یادداشت کند و در همان سفر بود که آن دانشمند نظرات خاص خود را درباره شرایط اقلیمی ایران ۵۰۰۰ سال پیش از این، به صورت نهایی شکل داده بود.

دکتر احمد مستوفی عاشق طبیعت بود و این عشق، او را به شکار علاقمند ساخته بود؛ زیرا به خاطر شکار، ساعتها تپه ماهور را زیر پا می‌گذاشت و به گفته خودش در شکل‌یابی تپه ماهور می‌اندیشید. من در چند مورد شکار، او را همراهی کردم و دیدم که در میان همسفرهای او که همه شکارچیان ماهری بودند، هر نوع آدمی از مکانیک اتومبیل تا کارمند اداره و تاجر بازار و افسر ارتش دیده می‌شد. در همان سفر، گله‌های بزرگ گورخر و آهو می‌دیدم که حالا متأسفانه از آنها به جای نمانده است.

قبلاً درباره نظم و انضباط در زندگی او اشاره‌ای داشتم. نمونه این نظم و انضباط را در زندگی او به عنوان یک شکارچی مشاهده کردم و می‌دیدم که مستوفی شکارچی، شخصیتی غیر از مستوفی استاد دانشگاه است. در روزهایی که قصد شکار می‌کرد، لباس او از سر تا پا برای شکار بود. او علاوه بر ماشین سواری، همیشه یک ماشین جیب برای شکار خود داشت که در آن انواع اسلحه‌ها و وسایل سفر و زندگی از خوراک و پوشاک آماده بود.

دکتر مستوفی به عکاسی علاقه زیاد داشت و همین امر باعث شد که انواع دوربین‌های عکاسی برای مقاصد خاص فراهم و در مؤسسه جغرافیا هم تاریکخانه‌ای راه اندازد، به طوری که کارهای ظهور و ثبوت فیلم و چاپ عکس را اوایل خودش انجام می‌داد و بعداً عکاس‌های حرفه‌ای در این امر او را کمک کردند و مجموعه‌های عکس و فیلمی که از او در مؤسسه جغرافیا به یادگار مانده، شاهی بر علاقه‌مندی او به هنر عکاسی بشمار می‌رود. دکتر مستوفی به اشیاء و آثار عتیقه نیز علاقه مفرط داشت و اگر ساعتی بیکار بود، همواره آنرا در عتیقه‌فروشی‌ها و اسلحه‌فروشی‌ها و عکاسی‌ها می‌گذراند و به اصطلاح، پاتوق او در ایام جوانی عکاسی «واه» در خیابان نادری یا عتیقه‌فروشی‌های لاله زار و اسلامبول بود. آثار این علاقه‌مندی را انسان در خانه و مخصوصاً کتابخانه او می‌توانست مشاهده کند که هر دو، صورت موزه به خود گرفته بود.

دکتر مستوفی به دانشگاه علاقه مفرط داشت و شاید یکی از موارد استثنایی در میان هیئت علمی دانشگاه تهران باشد که هرگز دنبال شغل دومی نرفت و در چند موردی که من اطلاع دارم، پست‌های غیردانشگاهی به او پیشنهاد شد، ولی از قبول آنها خودداری کرد. او تمام ساعات روز را در کلاس درس و یا در دفتر دانشگاهی و بالاخره مؤسسه جغرافیا می‌گذراند و حتی در مواردی روزهای جمعه را هم به مؤسسه می‌رفت و کار زیاد و مسافرت‌های علمی مکرر بود که بالاخره او را از پای درآورد و سلامت او را از میان برد. او در سالهای ۱۳۵۶ به افتخار بازنشستگی نائل شد و همین که از مراجعه به پزشکان و بیمارستان‌های موجود نتیجه امیدبخشی ندید، برای معالجه به فرانسه که دو دختر او در آنجا مشغول تحصیل بودند، رفت و سالهای بازنشستگی را در ایران و فرانسه می‌گذراند و در اقامت‌های کوتاهی که در ایران داشت، مکرر از شاگردان و همکاران سابق دعوت بعمل می‌آورد و در خانه خود از آنها پذیرایی می‌کرد. در تمام این دید و بازدیدها هم مباحث علمی و پیشرفتهای فنی در جغرافیا مطرح بود.

دکتر مستوفی با بیماریهای متعددی که دامنگیرش شده بود، مردانه مبارزه کرد و

زمانی بود که طی شبانه‌روز چندین بار با وسایل پزشکی، شرایط نامطلوب جسمانی خود را اندازه می‌گرفت و خواب و خوراک خود را با آن تطبیق می‌داد؛ ولی متأسفانه هیچ یک از این اقدامات مؤثر واقع نمی‌افتاد و بالاخره بعد از تحمّل رنج بیماری فراوان، در ۲۸ بهمن ۱۳۷۲ در کشور فرانسه جان به جان آفرین سپرد و جنازه او راکه به ایران حمل کرده بودند، روز ۵ اسفند ۱۳۷۲ در قبر شماره ۱۴۴ از ردیف ۱۲ قطعه ۷۰ بهشت زهرا به خاک سپردیم - روحش شاد و یادش پاینده باد -